

کفتارهای عرفانی

(قسمت چهل و نهم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب علیشاه)

(بیانات آذر و دی ۱۳۸۸)

نود و یکم

فهرست

جزوه نودویکم - گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم)

(بیانات آذردی ۱۳۸۸)

عنوان

صفحه

- تولد حضرت مسیح علیه السلام / هفته‌ی وحدت، اختلاف در تاریخ تولد
یا فوت پیغمبر و ائمه / مسلمان‌ها به مرگ و عزاداری کمتر
اهمیت می‌دهند تا تولد / در مورد سیاستی که امروز در دنیا
هست / رعایت جمع اضداد / حبّ جاه و ریاست خیلی دیر از ذهن
مؤمن خارج می‌شود / شیخ احمد غزالی و حجت‌الاسلام محمد
غزالی / سیاست علی علیه السلام / گاندی ۶
- شیعه و سنی و اختلافات و تعصبات / راه حق و راه باطل هر دو
جداگانه است و تا نفخ صور هم خواهد رفت / به خودتان
بپردازید / درباره‌ی فیلم «روز واقعه»، در مورد وقایع روز عاشورا ۱۵
- خداوند ما را بر آن بدارد که از عزاداری درس بگیریم / روابط پدر
و مادر و بچه‌ها، افراد اجتماع / اسکندر کبیر و مشورت با استاد
خود ارسطو / ریاست و خود را بهتر دانستن / خود را هم‌ردیف
بچه‌ها کنید و امر نکنید / شک و تردید / شک قبل از یقین و
شک بعد از یقین / دو نحوه‌ی «چرا» گفتن / نتیجه‌ای که از
شک می‌توانید بگیرید / جنگ با شیطان مقاومت انسان را بیشتر
و اسلحه را که ذکر است تیزتر می‌کند ۲۱

- فرمایشی از ائمه که حق را بشناس و بعد از این شناختن، مردم را بر آن مبنا نظر کن / معنای متفاوت لغات / مسجد ضرار / در مورد منافق / انسان جائز الخطاست، عقل انسان / تفاوت منافق و کافر / در مورد حسادت، شیطان، کبر، حبّ ذات ۲۸
- هر چیزی در مسیر اطاعت امر خدا باشد ثواب دارد / کسی که برای خدا باشد، خدا هم برای اوست / انتظار / جلوه‌های ناراحتی در انتظار / در مورد انتظاری که ثواب دارد / انتظار، امید را ایجاد می‌کند / داشتن فرزند، یکی از امیدهایی که مسلماً در همه‌ی بشر هست ۳۸
- در مورد فرمایش پیغمبر ﷺ: **شَيْطَانِي اسْمٌ يَدِي** / شیطان در مورد حضرت ابراهیم و حضرت عیسی / فضیل عیاض و بُشر حافی / بلعم باعورا / حبّ جاه؛ آخرین سیاهی که از دل مؤمن خارج می‌شود / مواردی که حبّ جاه مذموم نیست / فطرت‌ها و غریزه‌ها که خداوند در بشر آفریده همه در خدمت انسان است / حبّ جاه و حسادت ۴۴
- فهرست جزوات قبل ۵۰

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه فرمایید.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۸۲۴۲ ۵۸۳ ۰۹۱۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.

مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل مجموعه جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

تولد حضرت مسیح علیه السلام / هفتمی وحدت، اختلاف در تاریخ تولد یا فوت پیغمبر و ائمه /
مسلمان با به مرگ و عزاداری کمتر است می دهند تا تولد / در موردی است که امروز در دنیا
هست / رعایت جمع اضداد / حب جاه و ریاست خیلی دیر از ذمین مؤمن خارج
می شود / شیخ احمد غزالی و حجت الاسلام محمد غزالی / سیاست علی علیه السلام / اکاذبی^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

چه بهتر که روزها را با تبریک شروع کنیم. کسی تولد حضرت
مسیح علیه السلام را به من تبریک گفته، من هم با فرض اینکه در این روزها
بوده به همه تبریک می گویم ان شاء الله.

تواریخ راجع به حضرت مسیح آنقدر مبهم است که مثلاً تولد
حضرت معلوم نیست چه زمانی بوده است؟ الان هم بعضی تولد را در
این ایام کریسمس می گیرند بعضی از ارامنه زمان دیگری می گیرند
اینها همیشه در همه ی تواریخ هست ما هم حتی در مورد تولد
پیغمبرمان متفاوت بین شیعه و سنی هستیم و الا ربطی به شیعه و سنی

بودن ندارد امر تاریخی است. بعضی می‌گویند ۱۲ ربیع الاول، بعضی می‌گویند ۱۷ ربیع الاول، خیلی تفاوت نیست ۵ روز است. من شنیدم از دوستم در ترکیه، به من گفت که به آقای منتظری پیشنهاد کرده بود (خدا رحمتش کند نام ایشان هم آمد) و ایشان هم آنوقت‌ها حرفش در رو داشت، در کوچه‌ی بن‌بست هم در رو داشت، گفتند هفته‌ی وحدت، وحدت هم اسم خوبی بود و هم کار خوبی بود ولی زیاد نپسندیدند بین ۱۲ و ۱۷ فرقی نمی‌کند حضرت محمد ﷺ پیغمبر ما چه ۱۲ و چه ۱۷ به دنیا آمده و یا... اصلاً گفته شما عجله دارید ربیع الاول نمی‌آیم شعبان می‌آیم فرقی نمی‌کند محمد ﷺ است. این دعوا باید بین تاریخ‌نویس‌ها باشد نه بین مذاهب مختلف ولی چه کنیم که متأسفانه آنهایی که می‌خواهند آب را گل‌آلود کنند نمی‌گذارند. حضرت عیسیٰ ﷺ هم بیشتر از همه به دلیل اینکه حتی بعدها در وجود حضرت عیسیٰ ﷺ شک کردند و گفتند اصلاً عیسایی نبوده و این را خود مسیحی‌ها تراشیدند، ولی ما و همه‌ی مورّخین می‌گوییم بوده و هرگونه منبع علم ما قرآن است که شرح حال حضرت عیسیٰ ﷺ را قبول داریم به همان اندازه‌ای که قرآن گفته است. چون می‌گویند بین یک مسلمان و مسیحی بحثی شد، مسیحی گفت که عیسی را قبول داری؟ مسلمان گفت بله هم عیسی را قبول دارم هم محمد ﷺ را. مسیحی گفت من عیسی را قبول دارم، ولی محمد ﷺ را قبول ندارم،

پس تو بیا مسیحی شو که در این شکی نیست این را قبول کن که با هم قبول داریم. او گفت من آن عیسایی را قبول دارم که در قرآن آمده نه آن که تو می‌گویی.

فکر نمی‌کنم در سایر مسلمین اینطور رسم باشد که مثل ما ایرانی‌ها عید و تبریک را مقدّم بر عزا بگیرند. می‌گویند اولین عیدی که می‌آید دیگر از عزا در بیاید. در اسلام اولیه تقریباً می‌شود گفت عزاداری به این حالت که حالا ما داریم رسم نبود و وجود نداشت. در جنگ اُحد دارد که تقریباً تمام مسلمانانی که در خدمت پیغمبر به جنگ رفته بودند کشته شده بودند تمام خانه‌های مدینه عزادار بودند از هر خانه یکی کشته شده بود و رفته بود. پیغمبر که برگشتند دیدند همه‌ی خانه‌ها عزاداری دارند خانه‌ی حمزه‌ی سیدالشهدا علیه السلام خبری نیست پیغمبر ناراحت شدند و گفتند حمزه غریب مُرد، من صاحب عزا هستم و مسلمین در خانه‌ی او عزاداری کردند ولی جشن و سرور مقدّم بوده برای اینکه مرگ را مثل اینکه منزل عوض می‌کند شما منزلی که عوض می‌کنید در تهران از محله‌ی پاسداران می‌روید به محله‌ی سعادت‌آباد، آنجا که رفتید نمی‌گویند به شهر تازه‌ای آمدید و یا از نو متولّد نشدید، تغییر منزل دادید، مسلمان‌ها هم چون می‌گویند مرگ، تغییر منزل است، از این منزل به آن منزل، کمتر اهمّیت می‌دهند تا تولّد. درست است که تولّد هم از آن منزل است به این منزل، منزل

قبل از تولّد چه بوده؟ قاعدتاً هیچی نداشته، اینجا آمده تمام محاسن و معایب را کسب کرده است. این است که تولّد را مهم می‌گیرند، سرور و جشن را مهم می‌گیرند ولی مرگ را اهمّیت نمی‌دهند.

بنابراین تولّد حضرت عیسی را که بعضی‌ها در این ایّام می‌گیرند، در قرآن و در اسلام اصلاً به روز آن اهمّیت نمی‌دادند بنابراین در هیچ جا نوشته که حضرت نوح مثلاً چه تاریخی و چه روزی متولّد شد یا چه روزی طوفان شروع شد؟ سال را برحسب سال می‌گویند ولی روز را نه، این مسأله‌ای است که مربوط به این روزهاست. حالا ان شاءالله با آمدن اینکه ما این روزها را عید تولّد مسیح ﷺ بدانیم همه‌ی عزاداران، عزا را به‌عنوان عزاداری رها کنند و از عزاداری برای آینده‌ی خود تجربه بگیرند.

از جمله مرحومی که اخیراً رفته که در شب‌جمعه در شرح پندصالح مربوط به تجلیل از علما صحبت خواهد بود که تصادفاً آنجا رسیدیم. مسأله‌ای که هست این است که همه چیز را سیاسی کرده‌اند. یک جهت این است که همه‌ی آدم‌ها هم سیاسی شده‌اند. حتّی فرض کنید فقر و درویشی هم همانطور که در پندصالح نوشته‌اند و قدیم‌ترها گفتند کاری به سیاست که امروز رسم است ندارند، وّالّا بالاترین سیاستمدار در تاریخ پیغمبر بوده و علی. برای اینکه سیاستمدار می‌خواهد به حکومت برسد البته گاهی این خواسته محض رضای

خداست که عبادت است ولی غالباً محض رضای خدای درونی ماهاست یعنی نفس ماست که در آن صورت بد است. فرض کنید قطعه‌ی آهنی صاف و جلا داده‌ای را شما به روغن فرو کنید وقتی در می‌آورید یک خرده چرب است ولی روغن به آهن نمی‌چسبد بعد از یک دقیقه خودش تمام می‌شود. راه خدا و عبادت هم به این سیاستی که امروز در دنیا می‌گویند نمی‌چسبد ولی چاره هم از او نیست. فرض کنید شما شنا خیلی خوب بلد هستید به اندازه‌ی دلفین‌ها یا کوسه‌ها به همان سرعت بلد هستید شنا کنید، افتادید در دریا باید آنقدر شنا کنید که به ساحل برسید ولی اگر گرسنه شدید چه؟ ماهی را می‌گیرید نگاه هم نمی‌کنید که حلال است یا حرام، همان را درسته فرو می‌دهید که گرسنه نباشید. الان هم ما در این دنیا گرفتاریم و باید برویم جلو، ناچاریم که به زندگی دنیا توجه کنیم البته به ندرت مردانی در تاریخ پیدا می‌شوند که به روز جنگ می‌کنند و برحسب امر خدا و به قول غلط یکی از آقایانی که می‌گویند روزی چهارهزار نفر را می‌کشد که این غلط است ولی شب وقتی می‌آید خانه، می‌بیند چهار تا بچه یتیم دارند گریه می‌کنند و مادرشان علی را فحش می‌دهد می‌گوید چیست؟ مادرشان می‌گوید علی، شوهر من، پدر این بچه‌ها را، برده به جنگ کشته شدند و حالا از ما خبر ندارد. علی برای حال خودش گریه می‌کند. وای بر علی که اینطوری شده و من خبر ندارم؛ که جریان را می‌دانید. اگر کسانی جمع

اضداد را به این صورت و تا این درجه بتوانند رعایت کنند حق دارند در هر کاری حتی آنچه که ظاهراً درست نیست اقدام کنند، ولی اگر غیر از آن باشد نه. می‌گویند برای اینکه آخرین چیزی که از دل مؤمن خارج می‌شود حبّ جاه و ریاست است که خیلی دیر از ذهن مؤمن خارج می‌شود و همیشه یک رگه‌ای از این خودخواهی هست. نوشته‌اند در داستان‌ها که یکی از بزرگان عرفان می‌آمد نماز جماعت می‌خواند یک مرتبه یک مدّتی که آمد در سالن وارد شد که برود، برگشت رفت خانه‌شان. بعد از او پرسیدند چرا؟ گفت: من برای ادای وظیفه‌ی خودم و به خاطر خدا نماز می‌آمدم، نگاهم افتاد به این جمعیت زیاد که پشت سر من نماز می‌خواندند غرور مرا برداشت که این منم که مردم آنقدر پشت سر من نماز می‌خوانند، دیدم نمازم خراب شد برگشتم. یا آن داستان که همه نوشته‌اند مال دو تا برادران غزالی یا غزالی با تشدید که به هر دو صورت می‌گویند که شیخ احمد از اقطاب بود که الان هم مقبره‌اش در قزوین است. شاید ان شاءالله توفیق بشود، بروم. عارف بزرگواری بود از اقطاب ما که دانشمند و فقیه هم بود ولی در آن خطّه نبود، برادر بزرگ او حجّت الاسلام محمّد غزالی که او در تاریخ مشهورتر است برای اینکه دانشمند بزرگی بود و اوّل که اصلاً در خطّه‌ی سیاست و رئیس دانشگاه نظامیه بود. آنوقت‌ها خواجه نظام‌الملک چند مدرسه و دانشگاه نظامیه تأسیس کرده بود، یکی نیشابور و یکی بغداد بود که نظامیه‌ی

بغداد در سیاست نقش خیلی مهمی داشت و امام محمد غزالی رئیس نظامیه‌ی بغداد بود یک سفر کوتاهی که داشت برادرش احمد غزالی را خواهش کرد که سه چهار روز را بیا و مسئولیت مرا قبول کن. این هر سفری می‌رفت آنوقت‌ها کتاب اینطوری نبود که در دسترس همه باشد می‌رفت هم کتاب برای خودش و هم برای کتابخانه‌ی مدرسه می‌خرید. یک صندوق کتابی داشت همراه خود می‌آورد. دزد به قافله زد وقتی به خیمه‌ی او رسیدند غزالی به آن دزد بی‌سواد گفت که هر چه می‌خواهی ببر این صندوق را برای من بگذار. دزد تعجب کرد که این صندوق چیست؟ نپرسید که چیست در را باز کرد دید همه کتاب است گفت اینها چیست؟ گفت اینها همه علم من است. گفت علمی را که دزد ببرد به درد نمی‌خورد، گوش نداد و همه را برد. همین در او مؤثر شد و عوض شد، که از مریدان شیخ احمد برادر کوچکتر خود شد. منظور، شیخ محمد غزالی حجت‌الاسلام بود که در تاریخ هر جا می‌نویسند حجت‌الاسلام (قبل از حالا که حجت‌الاسلام را به همه می‌شود گفت) فقط لقب محمد غزالی بود، البته مخالف هم خیلی داشت مخالف عقیدتی. وقتی در سیاست مجرب شد، یک وقتی داستانی هم می‌نوشت در خوانندگی‌های قدیم راجع به غزالی در دوران ائمه‌ی ما به‌خصوص، همه درصدد کار سیاسی نبودند و درصدد حکومت هم نبودند. به امام جعفر صادق علیه السلام پیشنهاد شد که خلافت را قبول کنید و

ما با شما بیعت کنیم حضرت قبول نکردند برای اینکه مردم هنوز به آن درجه نرسیده بودند که درک کنند سیاست واقعی هم راه خداست. فقط اینقدر اثر کرد علی علیه السلام حکومت کرد سیاستمدار هم بود از سیاستمداران عمده؛ بطوری که فرض بفرمایید در دورانی که علی خانه نشین بود خیلی از دشمنان علی دلشان می خواست او را از بین ببرند ولی سیاست علی طوری بود که کسی به خودش اجازه نمی داد که به علی توهین کند. همه می دیدند عثمان وقتی ابوذر را تبعید کرد اعلام کرد هیچکس حق ندارد بدرقه‌ی ابوذر برود وقتی قرار شد ابوذر برود، علی علیه السلام و حسنین به بدرقه‌ی او آمدند. مروان که قوم و خویش عثمان بود آمد و توپید که مگر نشنیدی که خلیفه گفت هیچکس بدرقه نیاید. آمد جلو که جلوی حضرت را بگیرد. آنقدر عصبانی شدند که چند تا شلاق به او زدند. هیچکس جرأت نمی کرد چیزی بگوید. این سیاست را داشت و به این طریق خود را حفظ کرد. این سیاست چون برای خداست اشکالی ندارد و این سیاستمداران خود را حفظ می کنند به خاطر مردم نه به خاطر خودشان. چنین سیاستمدارانی که پیرو رهبرشان علی علیه السلام هستند و در هر جای دنیا باشند ما تأییدشان می کنیم. ما که می گویم نه منظور کسی، همه‌ی دل ها تأیید می کنند.

از این قبیل هر جا دیده‌اید ما در خود ایران هم داشتیم یا گاندی در هند. اینکه خداوند گفته است تدریجاً همه‌ی مردم جهان یک

مسلک خواهند داشت که امام زمان هم ظاهر می‌شود. همینطوری هر چند وقتی یکی موجب این کار می‌شود. گاندی موجب شد که اسلام دو مرتبه به هند آمد گوا اینکه خودش مسلمان نبود ولی به آنها خیلی احترام می‌کرد این آزادی که در هند هست و هندوستانی که گاو را، توالت گاو را به صورت می‌زدند، ادرار گاو مقدّس بود و برای خاطر گاوی که حتی تلویزیون نشان می‌داد در یک کوچه‌ی باریکی گاو از آن طرف می‌آمد و یک انسان از این طرف، این محترمانه ایستاد تا گاو بیاید رد شود. گاندی گفت: من از هندوها برادران هندو که می‌گویند گاو در نظر شما محترم است و من هم محترم می‌دانم ولی جان انسان از او محترم‌تر است. او محترم است ولی انسان محترم‌تر است شما این رعایت را بکنید. همینطور از مسلمان‌ها خواهش می‌کنم شما گاو را ذبح می‌کنید و می‌خورید چون همسایه و برادرتان به این گاو خیلی احترام می‌گذارد، جلوی او توهین‌آمیز رفتار نکنید. به این طریق اینها را با هم جور کرد. یعنی در آن موقع مبارزه‌ی شمشیری نکرد وقتی به دستش رسید با یکی دو کلمه نظر خود را بیان کرد.

شیعه و سنی و اختلافات و تعصبات / راه حق و راه باطل هر دو جداگانه است و تا
نسخ صورت هم خواهد رفت / به خودتان سپرداید / درباره‌ی فیلم «روز واقعه»، در مورد

وقایع روز عاشورا^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

فرض کنید یک سؤالاتی است که مثلاً می‌گویند امام فرموده
است به تعبیر این خواب یا جبران این کار، تو برو و یک غلام آزاد کن
و یا یک شتر بکش گوشتش را بده. حالا نه غلام هست که کسی او را
آزاد کند، ظاهراً همه آزادند گویانکه باطناً همه اسیر هستند و نه شتری
هست. شتر در اینجا ممکن است به زحمت پیدا شود ولی در سوئد اصلاً
شتر ندیدند بچه‌ها را می‌برند باغ‌وحش که شتر ببینند. اگر در کتاب‌ها
خواندند حیوانی به نام شتر چنین است بدانند. اینها البته دستورالعملی
است که آنوقت دادند و خود این سؤال مربوط به حالا نمی‌شود.
مهمترین سؤالاتی که پیش می‌آمده راجع به تفاوت‌های بین شیعه و
سُنی بوده برای اینکه تقسیم‌بندی به شیعه و سُنی از همان اوّل رسمیت

۱. صبح جمعه، تاریخ ۱۳۸۸/۱۰/۴ ه. ش.

پیدا کرده بود. تا پیغمبر بودند که مسأله‌ی شیعه و سُنی نبود ولی بلافاصله بعد از پیغمبر یک عده‌ای شدند شیعه، عده‌ای شدند سُنی. به اصطلاح حالا هر دو هم همدیگر را به رسمیت می‌شناختند. هیچکدام نمی‌گفتند دیگری از اسلام خارج است به خصوص زمان خود علی علیه السلام که زنده بودند ولی کم‌کم اختلاف و تعصب زیادتر شد، تعصب آنقدر زیاد شد که فرض کنید منجمین که می‌خواهند آفتاب و ماه و... را ببینند و به ساعت بنویسند می‌گویند به شیعه و سُنی ربطی ندارد نه خورشید و نه ماه. نه شیعه هستند و نه سُنی برای خودشان دارند می‌گردند آنوقت نتیجه چه شد؟ این شد که الان اذان صبح که ما باید در ماه رمضان دقیق باشیم با هم اختلاف داریم، سُنی می‌گوید از صبح کاذب باید روزه داشت شیعه می‌گوید از صبح صادق یعنی آنها ده پانزده دقیقه زودتر روزه را شروع می‌کنند و ده پانزده دقیقه زودتر تمام می‌کنند ساعت دوازده ظهر که اذان ظهر است اختلافی ندارند هر دو روزه هستند تا موقع افطار می‌شود اختلاف شروع می‌شود تا موقع سحری می‌شود اختلاف هست آنوقت تعصبات خیلی زیاد شد مثلاً منسوب است که یکی از صحابه‌ی حضرت صادق علیه السلام از حضرت صادق پرسید که ما در نماز می‌توانیم چشم بسته نماز بخوانیم؟ حضرت فرمودند سؤال را برای چه می‌گویی؟ گفت یک رفیق سُنی داریم او این سؤال را کرده که شما چه کار می‌کنید؟ چشمتان را

می‌بندید یا باز می‌کنید؟ حضرت فرمودند: چون اینها می‌خواهند که هر کاری ما می‌کنیم خلاف آن را انجام بدهند تو او را سردرگم کن بگو ما موقع نماز یک چشم خود را باز و یکی را می‌بندیم. در نتیجه این بود که شیعه‌ها در مقابل هر چه آنها می‌کردند خلافتش را می‌کردند چرا؟ تعصب که زیاد شد فقهای اهل سنت کاری می‌کردند که مردم خدمت امام جعفر صادق علیه السلام نیابند به خصوص زمان ایشان. چون حضرت هم از لحاظ فقهی بر غالبشان برتری داشت. مهمترین فقیه آنها و دانشمند مشهورشان بود که ریشه‌ی ایرانی هم داشت ولی خود او به شاگردی حضرت صادق علیه السلام افتخار می‌کرد آنهايي که خودشان دانشمند بودند در موقعی که تعصب جائز نبود خودشان بودند اقرار می‌کردند ولی، فقیه بزرگی بود که احکامی داشت و احکام او با اینکه شاگرد حضرت بود و ایشان را قبول داشت ولی نظر خود را هم می‌داد روی تعصبات بود. اینها چون حکومت دست دشمنان خاندان علی بود از همان اوّل با آل علی بد بودند یعنی با اهل‌بیت علی و فقه شیعه بد بودند. نمی‌گذاشتند مردم بیابند دور و بر فقه شیعه. این است که حضرت صادق علیه السلام جای فرمودند: اگر این فقها (که اسمش هنوز یادم نیامده) نبودند مردم ما را پیدا می‌کردند و می‌آمدند و چیز یاد می‌گرفتند. چطور مردم ابوحنیفه را پیدا می‌کردند و به او اعتماد می‌کردند و نمی‌آمدند پیش حضرت؟ چون حضرت صادق علیه السلام آن جنبه‌ی امامت و ولایتی که

داشتند تبلیغ نمی کردند. همین که ما در درویشی می گوئیم تبلیغ نیست. علی علیه السلام مدتی که گوشه نشین بود تبلیغ نمی کرد مردم می دانستند. این است که مردم اول از هر دهی وارد شهر که می شدند از دارالحکومه می پرسیدند فقیه کیست؟ می گفتند ابوحنیفه. همه می دانستند حضرت صادق علیه السلام هم هستند، می گفت اگر دلت خواست برو. فقیه شان ابوحنیفه بود و از اول می رفتند آنجا. شیعه هم با توجه به اینکه تبلیغ نمی کرد در عوض چون عناد با حکومت هم نداشتند دوام پیدا کردند؛ یعنی خدا خواست و الا سنگ بنایی که آنها گذاشته بودند اصلاً تشیع و امامت ورافتاده بود. ولی دیدیم که ورنیفتاد. بنابراین همیشه این گرفتاری ها برای جامعه بشری بوده ولی همیشه این گرفتاری ها بوده و هم راه صواب بوده و هم راه کج به قول مولوی:

رگرگ است این آب شیرین و آب شور

در خلایق می رود تا نفع صور

این راه حق و راه باطل هر دو جداگانه است و تا نفع صور هم خواهد رفت در دوران ائمه محک درستی داشتیم و آن خود قول ائمه بود از امام هر چه می پرسیدند همان بود. ولی بعد از ائمه به عهدهی خود مؤمنین افتاد که تحقیق کنند کدام حرف حساب و کدام ناحساب است که آن را کنار بگذارد. بنابراین این فرمایش امام که اگر اینها می گذاشتند مردم بیایند پیش ما، آنقدر گمراه نمی شدند هنوز هم

صحیح است. با این تفاوت که آنوقت اشخاصش مشخص بود یعنی حضرت جعفر صادق علیه السلام نمی گذارند که ها؟ می فرمودند: ابوحنیفه، شریح و که و که. ولی حالا نمی شود گفت که؟ خودتان که را پیدا کنید. اگر چنین چیزی است اگر نه، چه کار دارید به دیگران؟ به خودتان بپردازید. یکی سؤالی کرده بود از میرزای قمی، او از فقهای دانشمند و سیاس و زرنگ بود. هم مباحثه و تا حدی استاد فقهی حضرت مجذوب علیشاه همدانی بود. در قدیم تحصیلات فقهی همه داشتند. یکی از او پرسیده بود صوفی ها خیلی فلان، و خیلی از این صوفی ها را در کتابها نوشته اند بایزید بسطامی، ابن عربی، مولوی ما وقتی اسم اینها را می بریم باید بگوییم مولوی علیه الرحمة یا می توانیم بگوییم لعنة الله علیه؟ از همه ی اینها استدلال مفصّلی کرده و نظریات آنها را رد کرده و گفته: به تو چه؟ تو دیگر خودت را درست کرده ای که حالا بپردازی به اینکه فلان شخص که مرده، لعنة الله باشد یا رحمة الله؟ تو به خودت بپرداز حالا دنیا اینطوری شده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

فیلم «روز واقعه»، در مورد وقایع روز عاشورا یا فیلمی از این قبیل است، خیلی فروش کرد. اولاً، خوب یا بدی «روز واقعه» از

۱. صبح شنبه، ۹ محرم ۱۴۳۱ ه. ق، تاسوعا، مطابق با ۱۳۸۸/۱۰/۵ ه. ش.

فروشش است. این چون خوب فروش کرده، فیلم خوبی است. فیلم دیگری خوب فروش نکرده، فیلم بدی است. بعد هم به عدد و گردو شمار حساب می‌کنند و حال آنکه یک‌دانه که به‌قول شماها، آن شماهایی که من می‌گویم، اینها شما نیستید، ماییم. و این به‌قول شماها، یک آقای حبیب‌بن‌مظاهر، پیرمردِ ریش سفید، به صدتا مثل شماها می‌ارزد. صد حالا از ذهنم در آمده، صد هزار مثل شماها. و ما هم ان شاءالله از قبیلِ همین باشیم. جمعیتِ حالا منظور، سال به سال، الحمدلله زیادتر می‌شود. حالا این زیادتی آیا فروش فیلم است یا حضور در جنگ روز عاشورا؟ خودتان می‌دانید.

من آنم که در پای خوکان نریزم

مَر این گوهرین شعر لفظِ دَری را

حیف این حرف‌های امام حسین علیه السلام است که در کوچه

ریخته بشود.

خداوند ما را بر آن بدارد که از عزاداری درس بگیریم / روابط پدر و مادر و بچه‌ها، افراد
اجتماع / اسکندر کبیر و مشورت با استاد خود / ارسطو / ریاست و خود را بهتر دانستن /
خود را هم‌ردیف بچه‌ها کنید و امر نکنید / شک و تردید / شک قبل از یقین و شک
بعد از یقین / دو نحوه‌ی «چرا» گفتن / نتیجه‌ای که از شک می‌توانید بگیرید / جنگ
با شیطان / مقاومت انسان را بیشتر و اسلحه را که ذکر است تیزتر می‌کند^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

این عزای ما تمام نشد. خداوند ما را بر آن بدارد که از عزاداری
درس بگیریم نه اینکه از عزاداری درس پس بدهیم، درس بگیریم.
به هر جهت تمام شد.

سؤالاتی که چندین بار شده خیلی حتی پدرها یا مادرها این
سؤال را می‌کنند که ما چه کار کنیم بچه‌ی ما نمازخوان باشد؟ یا
می‌گویند بچه‌های ما به حرف ما گوش نمی‌دهند، چنین و چنان. بچه‌ها

۱. صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۱۰/۹ ه. ش.

همیشه که بچه نیستند تا بچه هستند به حرف شما گوش می‌دادند بعد که بزرگ شدند گوش نمی‌دهند. بنابراین خیلی غیرطبیعی نیست. آن مقداری که می‌شود فکر کرد عملی نیست زمان را نمی‌شود برگرداند. چون شما در موقع بچگی توجه نکردید حالا نتیجه‌ی همان است. مثلاً یک زمین در باغچه‌ی منزل شما که باغچه‌ها خشک است و دیده نمی‌شود منزل تازه‌ای که رفتید باران بهاری که آمد می‌بینید گیاهان عجیب و غریبی از آن درآمد می‌گویید آنها چیست؟ همانی است که کاشتید. یکی اینکه کاشتید که گفتم نه فقط خود شما یعنی پدر و مادر، اینهایی که یک روزی بچه بودند نمی‌گویم بچه‌ها یا خودتان کاشتید بچه یک دو ساله یا بعد که به اجتماع آمدند اجتماع در ذهن اینها کاشته آن دیگر مستقیم ارتباط ندارد ولی باز هم ارتباط دارد که شما یکی از این افرادی هستید که جمع شدید ولی هر فردی عضو این اجتماع است. درست است که یکی از افراد را بردارند نباشد برود سالن ما به هم نمی‌خورد ولی اگر یکی یکی را بردارند به هم می‌خورد. ما از این افراد که شما هم یکی از این افراد هستید بنابراین همانقدر قدرت دارید. یکی از جهات خیلی مبارزات و رقابت‌های سیاسی برای به‌دست آوردن ریاست یک جمعی همین است که آن فرد، فکر می‌کند که من یک نفر به اندازه‌ی هزار نفر قیمت دارم.

از شمار دو چشم یک تن کم

و ز شمار خرد هزاران بیش

صحیح یا سقیم نمی‌دانم هرکس هم که این ریاست جامعه را به‌دست آورده و از او پرسید تو بهتر می‌فهمی یا او؟ می‌گوید من، به همین دلیل که من رئیس‌م. فقط در تاریخ یکی از محاسنی که برای اسکندر کبیر می‌گویند (کبیر هم فرنگی‌ها به او دادند) این است که او خود را گم نکرد. البته حکومتی هم که او به‌دست آورد حکومت از پدرش بود ولی خود را گم نکرد، بلکه شاگرد ارسطو که بود تا آخر عمر ارسطو را استاد خود می‌دانست. به ایران آمد و ایران را که فتح کرد بعد مشکلات اجتماعی که داشت با ارسطو مشورت می‌کرد که استادش بود که مشهور است از او پرسید که اینها همه آدم‌های فهمیده‌ای هستند جامعه روی هم رفته سطح فکرش بالاست من هم جوانم چه کار کنم؟ گفت: اشخاص سبک مغز و نفهم را مشاغل مهم به آنها بده و اشخاص خیلی فهمیده و لایق را مشاغل کوچک. مثلاً آن وزیر را اندیکاتورنویس کن و آنکه تا دیروز پیشخدمت بود یا آبدارباشی مثلاً فلان‌جا بود بیاور و وزیر کن. اینکه وزیر است کارها را بلد نیست و خراب می‌کند. آن یکی هم که به کارش علاقه ندارد کار خراب می‌شود. این خیلی حاشیه بود.

این تخم که کاشتید سبز شد و ناراضی هستید و این کار را می‌کنید این است که در عین آن، حاکمیت و برتری خود را بر فرزندان حفظ می‌کنید ولی خود را هم‌ردیف آنها کنید امر نکنید حتی سر سفره‌ی غذا چیزی را زیاد می‌خورد آنوقت نگویند زیاد می‌خوری دلت

درد می‌گیرد. به رفیق دیگران بگویید خوب است که این آنقدر می‌خورد و از این دوست دارد و الحمدلله طوری نمی‌شود. من که این قدرت را ندارم مریض شدم و افتادم بطور غیرمستقیم مثل اینکه از در خانه‌ی کسی می‌خواهید وارد شوید می‌گوید شما که هستید و با که کار دارید؟ یک وقت نه، شما می‌بینید که از منزل همسایه دیده می‌شود می‌روید از پشت وارد می‌شوید. افکار هم همینطور است. در مورد افکار و عقاید و چیزهایی که می‌خوانیم، دم در دربان ایستاده که آیا من این مطلب را وارد مغزم بکنم و از آن اطاعت کنم یا نه؟ مثلاً می‌گوید که در روزهای بارانی و مرطوب دوش نگیرید برای اینکه رطوبت شما را اذیت می‌کند. دربان فکری بررسی می‌کند که آیا این حرف راست است یا راست نیست؟ ولی وقتی دوره‌هایی دارید دوستانه یکی گفت دیشب که هوا مرطوب بود رفتم استحمام کردم و بعد مریض شدم این در شما بیشتر اثر می‌کند تا هزار کتاب ارسطو که بخوانید. در فرزندان هم اگر می‌خواهید یاد بدهید به این طریق بیشتر مؤثر است. من عالم روانشناسی و اینها نیستم باشد برای بعد.

سؤال شده است که آیا بروز شک و تردید از ضعف ایمان نیست؟ برای مقابله با عامل درونی منفی چه باید کرد؟ عامل درونی منفی نفهمیدم مقصودش چیست؟ آنچه که خودم فهمیدم می‌گویم. شک و تردید یکی در عوالم روحی، فکر می‌کنیم عوالم اعتقادی و

اینهاست و یکی در عمل مثلاً شکایات نماز، سهویات نماز که مفصل است. آنوقت‌ها هم که می‌خواستند کسی را تکفیر کنند از او شکایات را می‌پرسیدند. از یک درویش پرسیدند شک بین دو و سه چیست؟ گفته بود من شک نمی‌کنم و می‌گویم بر شکاکش لعنت. این جواب قلندری است. یک شکّی داریم قبل از یقین، یک شکّی داریم بعد از یقین. در قرآن می‌گوید بعد از آنکه بر آنها محرز شد و ایمان آوردند برگشتند مرتد شدند از آنها خیلی بد می‌گوید، نمی‌گوید خود شک.

یک‌بار مثال زدم همین لغت «چرا» که خیلی معمولی است ما می‌گوییم: «چرا» اینطوری شد؟ این «چرا» یک وقتی اگر به‌عنوان اعتراض و داد و بیداد گفته می‌شود که ای خدا چرا مرا بیچاره کردی؟ ای خدا چرا آسمان گوشه‌اش سوراخ نشد پول به من بدهی؟ چرا؟ چرا؟ این «چرا» از نفهمی است. ولی یک وقت هست «چرا» مثلاً در جایی می‌گویند چرا باران می‌آید؟ نمی‌دانم. البته می‌دانم خوب هم هست ولی چرا می‌آید؟ برای اینکه فهم خود را زیادت‌ر کنم. این است که در شک هم همینطور است اگر کسی شک می‌کند که بعد دنباله‌ی این باشد که شک خود را صحیحاً برطرف کند خوب است ولی اگر شک کند و در شک بماند مثل اینکه شما می‌خواهید از مرحله‌ای رد شوید و مقصدی دارید. در این فیلم‌ها دیده‌اید آن شعر می‌گوید:

در هر چه نظر کردم

سیمیای تو می‌بینم

اگر به این نظر نگاه کنید این مسأله هم برایتان عبرت‌انگیز می‌شود. فیلم تلویزیون می‌بینید کسی می‌خواهد به هدفی برود از گنداب و لجنی رد می‌شود او اگر رد شود اگر پنج قدم برود و بایستد، لایق او همان لجن است آنجا ایستاده ولی اگر ایستاده برای اینکه نگاه کند و دور و بر را ببیند و راه را بهتر انتخاب کند این کمال نجات و نجاح است؛ نجاح یعنی راحتی و آسایش است و یا اینکه اصلاً نایستد و یکسره برود باید از این راه رد شوی، می‌رود تا وقتی از اینجا رد شد پایش را می‌شوید و خشک می‌کند. شک هم همینطور است. منتها در شک توقف نکنید. توقف در هر چیزی بد است. وقتی در فکر توقف بد است حضرت جعفر صادق علیه السلام یا یکی دیگر از ائمه فرقی نمی‌کند می‌فرماید: وای بر کسی که امروزش مثل دیروز باشد. نفرمودند دیروز بدی داشته، نه! شاید هم دیروز خوبی داشته ولی امروزش مثل دیروز نباید باشد. هر روزی باید فکر کند برای پیشرفت در همان لجنزار و مردابی که دارد می‌رود به سمت جاده، توقف نباید بکند. مگر اینکه بدنش توقف کند، باز فکرش حرکت کند و تحرک داشته باشد و بررسی کند که کدام راه بهتر است و از کدام راه برود؟ این است که خود شک ضرر ندارد.

شک را ما در زندگی عادی می‌بینیم. اگر یک مار جنگی ببیند که نزدیک است و نیش بزند بیچاره می‌شود و رحمة الله علیه ولی از همین مار دوا می‌گیرند، نازش می‌کنند و از او دوا می‌گیرند. زهری که

زیر دندان او هست دواى بسيارى دردهاست. شك هم همين است آن
نتيجه‌اى كه مى‌توانيد از آن بگيريد آن دواى درد است.

و اما مبارزه‌ى منفى كه گفتند اگر عنصر منفى كه اينجا نوشته
هر كسى منظور او شيطان است منظور همه‌ى وسوسه‌ها اوست
در آن صورت بيخود خود را خسته نكنيد. خدا شيطان را تا روز آخر
گذاشته. يك عده‌ى مخصوصى، مُخْلِصين را خدا گفته كه گول شيطان
را نمى‌خورند. خود شيطان هم فهميده كه اينها خوراك او نيستند. ولى
مع‌ذلك دنبال اينهاست. حضرت ابراهيم بالاترين پيغمبران است در
جاهايى كه خود خدا گفته ما مى‌توانيم بگوييم كه بالاتر است، ساير
جاها نه. درك ما ممكن است اين باشد يكى بگويد موسى بالاتر از
عيسى و يا عيسى بالاتر از موسى است، همه يكى هستند ولى ابراهيم
را خدا گفته بر همه فضيلت دارد اين ديگر معلوم است. مع‌ذلك شيطان
مى‌آيد سر به جون او مى‌گذارد، شايد بتواند، ولى در غير از مُخْلِصين كه
به‌قول ما شيعه‌ها چهارده معصوم باشند همه بايد در حال جنگ با
شيطان باشند. آخر در حال جنگ نباشد بيكار نشسته اينكه زندگى نشد
هميشه بايد در حال جنگ باشد جنگ با كه؟ با بدى‌ها. آن ديگر
تشخيص با خودتان است و خود اين جنگ هم مقاومت انسان را بيشتر
مى‌كند و اسلحه را كه ذكر است تيزتر مى‌كند.

فرمایشی از ائمه که حق را بشناس و بعد از این شناختن، مردم را بر آن مبنا نظر کن / معنای

مقاوت لغات / مسجد ضرار / در مورد منافق / انسان جائز اخطاست، عقل انسان /

تفاوت منافق و کافر / در مورد حسادت، شیطان، کبر، حب ذات^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

سؤالاتی رسیده که هر کدام را برای اینکه بشود جواب داد باید یک کتاب نوشت. نمی‌خواهم به قولی جنسیتی کنم برای خانم‌ها یک جور حرف بزنم برای آقایان یک جور، برای اینها یک کلاس برای آنها یکی دیگر. همه ما درویشیم و بنده‌ی خدا ان شاء الله. دیروز یا پریروز بود صحبت می‌کردم، در آن صحبت فرمایش از ائمه است که می‌فرماید حق را بشناس و بعد از این شناختن، مردم را بر آن مبنا نظر کن. نه اینکه اول مردم را نظر کن، بعد حق را بر اساس آن نظر کن. اولاً طوری شده که جوامع بشری چون بشر نمی‌تواند تنها زندگی کند در اجتماع زندگی می‌کند فرض کنید ما مسلمانیم اروپایی‌ها آمریکایی‌ها آن طرفی‌ها، کره‌ی مریخی‌ها، کره‌ی ماهی‌ها، وقتی نگاه

می‌کنند، می‌گویند این آقا یا این خانم مسلمان است. خودشان می‌گویند که مسلمانند اینها که آدم‌های تند و خشن و بداخلاق هستند پس اسلام دین بداخلاق است. آن یکی دیگر می‌بیند کسی اهل عفو است اهل رحمت، اهل گذشت است می‌گوید تساهل و تسامح به‌کار ببرید می‌گوید اسلام دین تساهل و تسامح و یک خرده طنز هم بکند به‌قولی می‌گوید دین بی‌غیرتی است به‌عکس آن یکی تمام الفاظ همینطور است. کما اینکه در مورد هوا ما می‌گوییم، هوا سرد است یا هوا گرم است. در چله‌ی تابستان در تهران بودید آدم کباب می‌شود. در همین چله‌ی تابستان زمان شاه، مال گذشته است پادشاه یا ولیعهد عربستان سعودی آمده بود مهمان ایران بود. آنوقت‌ها که شاهان مهمان داشتند تابستان می‌آمدند آنها را می‌بردند کاخ سعدآباد بالای شمیران، حالا البته کاخ‌های دیگر هم درست شده بالاتر. این آقای پادشاه یا ولیعهد عربستان وظیفه‌شان است به او احترام کنند، به کاخ سعدآباد بردند. یک روز ماند، گفت من اینجا سرما می‌خورم، اینجا هوا سرد است. ولی از شما بپرسند، می‌گویید گرم است. سرد و گرم هم معنایش در نظر شما و آن آقا متفاوت است. سرما و گرما را از کسی که از مریخ آمده و می‌خواهد تحقیق کند درباره‌ی ایران لغت گرم و سرد را از شما نباید پرسد از آقای که از عربستان آمده نباید پرسد. می‌تواند بگوید در ایران اینطوری است.

همه‌ی لغات همینطور است نفاق یا منافق یک معنا و لغاتی است که از قدیم بوده ولی الان بعد از ظهور اسلام لغت منافق و کافر معنای خاصی پیدا کرده. در مدینه وقتی پیغمبر مبعوث شدند در مکه شهر عمده‌ی عربستان، شهر دوّم مدینه بود یا شهر اول. در مدینه دو طایفه حکومت می‌کردند اوس و خزرج که با هم سابقه‌ی دشمنی دو‌یست ساله داشتند. مردی هم بود زیرک و باهوش به نام عبدالله‌ابی، این موقعیتی در مدینه داشت. مدینه‌ای‌های قبل از اسلام به او احترام می‌گذاشتند و معتقد شده بودند که ریاست شهر را به او بدهند تا این اختلافات را رفع کند، او هم تقریباً صفت ریاست داشت، تا بیعت با پیغمبر پیش آمد و از این دو تا قبیله اشخاصی خدمت پیغمبر رسیدند و از پیغمبر دعوت کردند که بیا مدینه، هم بیعت می‌کنیم و هم ما را نجات بده. پیغمبر هم آمدند مدینه. البتّه عبدالله‌ابی که نمی‌توانست جلویشان را بگیرد و حتی پیغمبر اینطور بود که در نظر آنها می‌گفتند به ما پناه آورده ولی معنأً از پیغمبر ناراحت بود چون ایشان که می‌آمدند همه‌ی توجهات به ایشان بود و از طرفی او می‌دید همه‌ی مردم پیغمبر را آوردند و نمی‌تواند ظاهراً دشمنی کند. ظاهراً با پیغمبر سلام و علیک می‌کرد دور و بر او نمی‌پلکید ولی سلام و علیک می‌کرد. ولی در معنا مخالف پیغمبر بود، این شد مصداق منافق. یک کسی مثال بزیم.

منافق یعنی حرفش و عملش دو تا باشد. به اینکه شما می‌دانید

که فرض کنید نماز اوّل وقت خیلی خوب است ولی هیچوقت نماز اوّل وقت نمی‌خوانید، این را منافق نمی‌گویند. کسانی اگر از لحاظ اخلاقی بخواهند بگویند این آقا با خودش منافق است، ولی آنطوری نیست. این دیگر ضعف در تصمیم است و غیر از منافق است.

در مورد منافق با داستان روشن‌تر می‌شود. در مدینه همه ناچار تسلیم شده بودند. یک عده مؤمن بودند صددرصد ایمان داشتند، به آنها انصار می‌گفتند. جابر بن عبدالله، ابویوب انصاری و که و که بودند. مردمان با ارزشی بودند. یک عده‌ای هم همینطور مسلمان بودند، مثل مسلمان‌های ما. یک عده‌ی دیگر از اوّل بد بودند و نقشه می‌کشیدند که پیغمبر را از مدینه یک جوری بیرون کنند. یکی از اینها که خیلی هم باهوش بود (اسمش را یادم نیست) گفت: من می‌روم سفری به شام آنجا قشونی و طرفدارانی جمع می‌کنم و می‌آیم، منتها به کسی نگوئید، نفهمند، شما مسجدی در دم شهر درست کنید، می‌آیم آنجا، ستاد کار من آنجا باشد. اینها همین کار را کردند. مسجدی هم درست کردند. پیغمبر اوّل بر اساس *أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ* یکی آمد لابد خیلی هم تعریف کرد و گفت تو چینی تو چنانی اجازه بده یک مسجد هم آن طرف شهر بسازیم، چون دور است از اینجا و بخواهند بیایند ترافیک سنگین طول می‌کشد، یکی هم آنجا بسازیم، حضرت خوشحال شدند که دین اسلام را مردم متوجه شدند و می‌خواهند مسجد بسازند. فرمودند: بسازید من

هم برای افتتاح آن می‌آیم. مسجد ساختند. نیت آنها چه بود؟ نابود کردن اسلام. ظاهرشان چه بود؟ عظمت اسلام. این را می‌گویند منافق. بعد اسم مسجد را گذاشتند ضرار. این معنای منافق است. حالا رسم شده همه را می‌گویند منافق. لغات خیلی بیجا استعمال شده و بیجا از مسیر اصلی منحرف شده از انحرافات زبان و ادبیات هر ملتی هم همین است. زبان و ادبیات هم باید بیان فکر را بکند.

یکی هم نوشته‌اند که انسان جائز الخطاست یعنی چه؟ این از آن حرف‌هاست که خیلی متداول است همه هم معنی آن را می‌دانیم ولی زیاد متوجه معنای آن نیستیم. انسان جائز الخطاست نه اینکه اجازه دارد خطا کند، نه! خطا برایش جائز نیست. ولی انسان چون عاقل است گفته‌اند ممکن است برخلاف عقل هم رفتار کند، این می‌شود جائز الخطا. حتی از موارد آن، وقتی می‌گویند آنقدر شیرینی نخورید، نان خامه‌ای نخورید، قندتان می‌رود بالا و... شما می‌گویید صحیح است. بعد هم یک رفیق‌تان که همان کسالت را دارد می‌گویید آقا آنقدر نان خامه‌ای نخور، قندت بالا می‌رود. درست هم می‌گویید، ولی او که به شما نمی‌گوید تو خودت چه؟ اگر هم بگوید، می‌گوید تو به من چه کار داری؟ من می‌خواهم خودکشی کنم حالا خودکشی با سم بهتر است یا با نان خامه‌ای؟ آنقدر نان خامه‌ای بخورم که قندم بالا برود. این هم خطاست یعنی انسان با وجود اینکه عقل دارد و عقل باید بر او حکومت

کند و حکومت می‌کند، مع‌ذلک گاهی از این حکومت عقل کنار می‌رود. البته عمده‌ی آن، چرای آن است، اگر دقت کنید که چرا اینطور می‌شود؟

بشر هم یک حیوانی است، خداوند هم می‌گوید: فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ^۱، وقتی او را درست کردم و آماده‌اش کردم... یعنی چه؟ یعنی او را خلقتی دادم مثل سایر مخلوقات خودم. حیوانات را آفریدم، گوسفند، گاو، آهو، میمون، فیل و... همانطوری که اینها را آفریدم این را هم آفریدم. اگر او را همینجا ول می‌کردم یکی می‌شد مثل شماها، مثل حیوانات دیگر ولی وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي، بعد که دیدم این از آنها‌ی دیگر لیاقتش بیشتر است از روح خودم در او دمیدم. بنابراین حیوانات را همانطوری که خدا آفریده، فَإِذَا سَوَّيْتُهُ، در مورد او دیگر کارش تمام است. حیوان را آفریده، در او میل آفریده در او غضب آفریده، یک مادری در حیوانات دیده‌اید به بچه‌هایش اگر حمله کنند، غضب می‌کند، مهر آفریده همه چیز آفریده است، عقل نیافریده است. بنابراین او تمام کارهایش بنابر آن چیزی است که من در او آفریدم. در او گذاشتم. به عقل کاری ندارد. ولی این یکی که از روح خودم در او دمیدم، عقل دارد. دارد که بعد از آنکه خداوند عقل را آفرید اینها مثل است وَاللَّ عَقْلُ که چیز مجسمی نیست عقل را که آفریدم نگاه کردم

۱. سوره حجر، آیه ۲۹ و سوره ص، آیه ۷۲.

خیلی خوشم آمد گفتم یک خرده برو عقب، رفت عقب، گفتم برگرد، برگشت دیدم که رفت و برگشتش هم خیلی قشنگ است. گفتم یک دور بزن همین کار را کرد، گفتم بهترین موجودی هستی که آفریدم، این را در اصول کافی دارد. این داستان‌ها که می‌گویند اگر به‌عنوان تمثیل نگاه کنید خیلی آموزنده است ولی بعضی‌ها مسخره می‌کنند. بله اگر همینطوری بگویید مسخره است عقل مگر جاننداری است که بیاید و برود اما آن نتیجه‌اش، خداوند می‌گوید بهترین موجودی هستی که آفریدم. این عقل در اختیار انسان است یا انسان در اختیار این عقل است؟ که بهترین موجود خداوند است حالا هر چه بگوید ما می‌کنیم.

حالا اگر یک وقتی فرض کنید ترشی سرکه بود، سر ناهار گفتند نخورید ترشی بد است. این عقل هم چشم‌غره می‌رود و می‌گوید نخور، چشم! ولی وقتی از آن طرف نگاه می‌کند من آهسته برمی‌دارم ترشی را می‌خورم. این جائز الخطاست. یعنی انسان ممکن است خطا بکند و آن خطا او را از انسانیت خارج نمی‌کند. به انسانیت او یک لکه وارد می‌کند و برحسب اینکه این خطا چه باشد، لکه کوچک یا بزرگ است. ولی انسانیت او را محو نمی‌کند. این برای این است که این لغت هم ساخته شده برای اینکه شما از کسی خطایی دیدید، گفته‌اند عفو کنید یعنی به خودتان بگویید (جز موارد امر به معروف و نهی از منکر) خودتان بگویید جائز الخطاست، ان شاء الله دفعه‌ی دیگر خوب می‌شود. آنوقت امر به

معروفش این است که وقتی تنهاست بگوید آقا چرا این کار را کردید؟ آنوقت او شاید شما را مجاب کرد و گرنه می‌گوید آقا غلطی کردم دیگر، ول کن. این جائز الخطا، لغت جائز الخطا خیلی به درد انسان‌ها و به درد جامعه‌ی انسانی می‌خورد که ببخود با هر جزئی خطایی که کسی کرد، دیگر حکم قتل او را ندهید. می‌گوید حتی آن شاعر به این نظر داشته که:

هیچ کافر را به خواری منگرید

چون مسلمان مردنش باشد امید

یعنی نگاه سبکی به او نکنید، چون امید هست که از کفرش دست بردارد. کفر در قرآن این است از منافقین چون اول اسلام خیلی از منافقین لطمه دیدند و از آنها خیلی بد می‌گویند، از کفار آنقدر بد نمی‌گویند. برای اینکه کافر یک اعتقادی دارد مطابق آن اعتقاد رفتار می‌کند ولی منافق یک چیزی می‌گوید که ما خیال می‌کنیم اعتقاد دارد ولی برخلاف رفتار می‌کند. این است که از منافق خیلی بد می‌گوید. ولی از کافر چندان بد نمی‌گوید. منافق هم چرا منافق شده؟ اول از همان اولین منافق نگاه کنید حب ریاست و جنگ با دیگری و حسادت به پیغمبر کرد. حسادت بدترین چیز است. حسادت هم خوب است، هم بد است. بسیاری مواقع حسادت خوب است و خداوند این حسادت را آفریده، آفریده نه قسمت بد آن، ولی خداوند آفریده یکی

اینکه چرا شیطان شیطان شد؟ شیطانی که آن همه درجات داشت که هنوز هم بعضی می‌گویند روز قیامت او را نمی‌سوزانند، روی حسادت اینطور شد. دید خدا یکی را آفریده هنوز زاییده نشده، خدا می‌گوید سجده کنید. ای وای من؟ چه؟ منی که هفتصد هزار سال عبادت کردم. همین حسادت ممکن است در انسان‌های عادی باشد در موقع خودش یعنی حسادت موجب شود که این تحریک شود خودش برود جلو. اینکه پیغمبر فرمود *سَيِّطَانِي أَسْلَمَ يَدِي*، شیطان من تسلیم دست من شد، شیطان را که ابلیس باشد ما در اخبار هم دیدیم و در *اناجیل* هم هست، عیسی عليه السلام خیلی دل‌رحم بود، دل او سوخت گفت: خدایا یک غلطی کرده بیا و او را ببخش. خدا گفت: نه، تو نمی‌شناسی او را، او از آن مارمولک‌هاست. باز عیسی اصرار کرد. خدا گفت خطایی کرده اقلأً بیاید معذرت‌خواهی کند. عیسی خوشحال شد به شیطان بشارت داد صدا زد گفت که خداوند می‌خواهد تو را ببخشد و تو را جای اولیه برگرداند، برو معذرت‌خواهی کن. شیطان گفت من بروم معذرت‌خواهی کنم؟ من که بعد از هفتصد هزار سال عبادت مرا انداخته دور؟ او باید معذرت بخواند. اینجا غیر از حسادت، کبر هم آمد. و به این طریق ما شیطان را شناختیم. تسلیم نمی‌شود، مسلمان نمی‌شود پس چطور پیغمبر گفت: *سَيِّطَانِي أَسْلَمَ يَدِي*؟ همین صفاتی است که یک سر آن بهشتی است یک سر جهنمی. حبّ ذات، خود را دوست داشتن، این طبیعی است. حتی در

خواب هم هست. اگر مگسی بیاید می‌زنید کنار، خود را دوست دارید. نمی‌خواهید مهاجمی باشد. اما همین حبّ ذات، اگر از حد بگذرد، می‌شود دشمنی‌هایی که الان می‌بینیم. همه‌ی جهان را پراکنده و به هم ریخته. پیغمبر می‌فرماید آن حبّ ذات که برای شما مردم دارم می‌گویم، آن حبّ ذاتی که شیطنتی است به دست من مسلمان شد، یعنی برای من مفید است. حالا نمی‌دانم این حرف برای چه بود؟ ولی خسته شدم.

هر چیزی در مسیر اطاعت امر خدا باشد ثواب دارد / کسی که برای خدا باشد،
 خدا هم برای اوست / انتظار / جلوه‌های ناراحتی در انتظار / در مورد انتظاری
 که ثواب دارد / انتظار، امید را ایجاد می‌کند / داشتن فرزند، یکی از امیدهایی که
 مسلماً در همه‌ی بشر است^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

یک وقتی من صحبت کردم، گفتم: خداوند مثل نقل و نبات
 ثواب روی زمین ریخته، جمع کنید. برای اینکه خداوند گفته شما
 جزئی‌ترین کارها را اگر به قصد اطاعت امر خدا بکنید، ثواب دارد،
 عبادت است. بچه خود را شیر می‌دهید، آنهایی که شیر می‌دهند که
 حالا لابد عده‌ی آنها خیلی کم است. ولی بچه را شیر می‌دهید، بسم‌الله
 بگویید، شیر می‌دهید، از دیدن بچه، از لبخند بچه لذت می‌برید. لذت
 هم می‌برید، ثواب هم کردید. بچه‌تان را یک کمی کار بدی می‌کند،
 تهدیدش می‌کنید. می‌زنید پشت دستش. گریه می‌کند، ناراحت می‌شوید
 ولی ثوابش را می‌برید. به قول مولوی می‌گوید که:

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۱۰/۱۲ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

طفل می‌گرید ز نیشِ احتجام

مادر مُشفق در این غم شادکام

بچه را می‌برند حجامت کند (آنوقت‌ها حجامت در علاج‌ها خیلی بود) می‌برید حجامت کند، گریه می‌کند. بچه تیغ می‌خورد، ناراحت است. گریه می‌کند. شما از ناراحتی او خوشحال هستید، برای اینکه دارد حالش خوب می‌شود.

طفل می‌گرید ز نیشِ احتجام

مادر مُشفق در این غم شادکام

هر چیزی را خدا گفته: اگر در مسیر اطاعت امر خدا باشد، ثواب دارد. بنابراین، حالا این برای چه کسی حاصل می‌شود؟ مَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانَ اللَّهُ لَهُ، کسی که برای خدا باشد، خدا هم برای اوست. این خداوند در راه خودش مثل اینکه شما می‌خواهید مثلاً یک پرنده، یک قناری، یک کبوتری، یک چیز دیگر شکار کنید، بگیرید. دانه می‌ریزید. این دانه کشیده می‌شود تا جایگاه. آن دانه‌ی آخر، دانه‌ای است که دیگر می‌گیریدش، تمام شد دیگر. خداوند هم همه جا برای ما دانه ریخته است، همین که می‌گوییم. هر کاری بکنید می‌گوید: بارک‌الله، به تو ثواب می‌دهم. مُنتها چطور؟ در صورتی که برای او اینکار را بکنید. خدا دانه می‌ریزد به این مسیر، شما می‌خواهید پرنده‌ای را چه کار کنید؟ دانه می‌ریزد به این خط. شما اینجا، از این دانه، هر کدام بخورید، به خدا

نزدیک‌تر می‌شوید. یعنی به آن وصل، نزدیک‌تر می‌شوید. اما اگر این دانه را گذاشتید، آن طرف‌تر، یک میوه‌ای بود، یک چیز خوب دیگری بود. خوشتان آمد. رفتید آن را خوردید. آن دیگر برای خدا نیست. از این راه هم دور شده‌اید. خدا هم همه‌ی کارهای شما را، دانه خوردنتان، غذا خوردنتان و همه‌ی کارها را، می‌گوید اگر در راه من باشد، من قبول دارم. به‌عنوان خدمتِ به من، قبولش دارم. یکی از این چیزها، انتظار خیر است. که الان صحبت انتظار بود (هرکسی گوش داده، مُفتش. هرکسی هم گوش نداده ان‌شاءالله بدون گوش دادن، خدا به او داده باشد) انتظار کشیدن است. انتظارِ چی؟ انتظار اینکه، فرض کنید: درخت میوه‌ای آفریدید، در منزلی نشانیدید. این درخت میوه داده است. نگاه می‌کنید، میوه‌اش نارس است. هنوز خوب نرسیده است. فردا هم نگاه می‌کنید، تا هفت هشت روز، بعد از هفت، هشت روز می‌بینید از روز اوّل فرق کرده است. همین‌طور تا... در انتظار رسیدن این میوه هستید و لذّت بردن از میوه، که خود همین حالت انتظار، هر روزی نگاه این میوه می‌کنید که برسد، یک لذّتی برای شما دارد. بعد اگر وقتی که میوه رسید و میوه را گرفتید و استفاده کردید، آن هم یک لذّتی دارد. و حتّی اگر در این مسیر یک درخت معمولی، درخت زردآلو کاشتید و این مسیر را طی می‌کنید، اگر برای نیّتِ خدمت به خدا و خدمت به خلق خدا که خودتان هم یکی از خلق خدا هستید. نه اینکه خدمت خلق خدا،

یعنی به دیگران، نه! آن زردآلویی که خدا درست کرده و آفریده، گرفتید، خوردید. خودتان هم لذت بردید. خودتان هم یکی از بندگان خدا هستید دیگر. انتظار داشتن یک اولاد، یک فرزند که این انتظار، خود انتظارش، البته ثواب دارد. منتها هر انتظاری، یک جلوه‌های ناراحتی هم دارد. وقتی منتظر یک دوستی هستید که بیاید. دم در ایستاده‌اید. بستگی به این است که خیلی دوست محترم و خیلی با ارزش است، دم در ایستاده‌اید. از نیم ساعت قبل که ایستاده باشید، خسته می‌شوید. پایتان عرق می‌کند. مرتب پا به پا می‌کنید، ناراحت شدید. ولی این یک لحظه است، زود تمام می‌شود. آن، وقتی که رسید، به اصطلاح آن حالت رسید و انتظار به نتیجه رسید، همه‌ی اینها فراموش می‌شود. حالا، چطور خدا انتظار را، در خود انتظار، ثواب آفریده است؟ البته گفتم هر انتظاری، انتظار نیست. یکی به شما وعده می‌دهد که بیاید، دیر می‌آید. مرتب تأخیر می‌کند. آن ثواب نکرده، گناه هم کرده. نمی‌تواند بگوید: من موجب شدم که تو انتظار کشیدی، ثواب بردی. نه! این انتظار نیست. انتظار یک امری مُسَلَّم‌الوقوع است. یعنی یک امری که حتماً انجام می‌شود. چنین انتظاری ثواب دارد.

حالا چرا برای خود انتظار گفته‌اند ثواب دارد؟ برای اینکه انتظار، امید را در شما ایجاد می‌کند. اینجا باید به ما توضیح می‌دادند و بدهند که امیدواری به خداوند، امیدواری به گشایش یک امر، خودش ثواب

دارد؛ غیر از خود آن امر. یکی از فقرا بود، خدا رحمت کند، نمی‌گویم چه کسی. حالا، این خیلی خوش‌اشتها بود، این نعمت را داشت. واقعاً از غذا لذت می‌برد و قبل از غذا سر سفره، خیلی‌ها بودند. این مدتی دست‌ها را به هم می‌مالید و اظهار شادی و به‌به عجب برنجی! به‌به عجب قیمه‌ای! به‌به! این لذت را می‌برد! این را ما نمی‌فهمیدیم چه لذتی است. بعد هم که می‌خورد آن لذت هم می‌برد. امید به اینکه، به یک جایی می‌رسد، خود امید، مفید است. ثواب دارد. یک جهتش هم این است که، چنین امیدی انسان را از تنبلی بیرون می‌کشد. به فعالیت وادار می‌کند. فعالیت هم بدنی فقط نیست. فعالیت فکری، خودش فعالیت است. وادار می‌کند که چه کار کند؟ چطور... باشد. شما، بله من سفره مثال زدیم. رفتید مثلاً یک غذایی را آوردند، خوردید. خیلی خوشتان آمده، اگر با صاحبخانه راحت باشید، می‌گویید: این را چطوری درست کردی؟ چی درست کردی؟ یا اگر خیلی مهم باشد، یادداشت می‌کنید و بعد در خانه خودتان هم درست می‌کنید. اگر درست کردید و خوب نشد، از او می‌پرسید که چطور شده؟ به هر جهت در شما ایجاد حرکت می‌کند. در همان سفره وقتی رسیدید به آن غذا و خوشمزگی آن را فهمیدید، آنوقت ایجاد حرکت می‌کند.

یکی از امیدهایی که مسلماً در همه‌ی بشرها هست، و حتی در سایر جانداران را که ما نمی‌دانیم، از فکرشان خبر نداریم ولی قاعدتاً

هست و آن داشتن فرزند است. داشتن فرزند یک انتظاری است که هم زن و هم مرد هم پدر و هم مادر این انتظار در صورت توکل بر خدا برایشان ثواب دارد. البته دوران قدیم، دوران عرب جاهلیت، یک چنین حالتی بود، منتها بعضی وقتها اگر نوزاد که به دنیا آمد دختر بود، بعضی‌ها او را از بین می‌بردند. این وحشیگری است. ولی همیشه مادرها در تاریخ قدیم هم هست با این عمل مخالف بودند و تا می‌توانستند در می‌بردند. و الا دیگر نسل عرب از بین می‌رفت. اگر همه‌ی نوزادان دختر را از بین می‌بردند، دیگر نسلی نمی‌ماند. مادرها می‌توانستند بعضی‌ها را از این گناه در ببرند. به هرجهت این انتظار فرزند، در صورتی که در راه خداوند باشد و از امریه‌ی خدا، و قسمتی که خداوند فراهم کرده، ناراضی نباشند، در این صورت خود این هم یک ثوابی دارد. حالا می‌بینید به قول... یعنی من یک‌بار گفته بودم که آقا ثواب ریخته، می‌توانید با پارو جمع کنید. خیلی ساده، همه‌ی کارهایتان برای خدا باشد، به همه‌ی کارهایتان ثواب می‌دهد.

در مورد فرمایش پیغمبر ﷺ: شیطانی اسلم بیدی / شیطان در مورد حضرت ابراهیم و حضرت عیسی / فضیل عیاض و بشرحانی / بلعم باعورا / حب جاه؛ آخرین سیاهی که از دل مؤمن خارج می‌شود / مواردی که حب جاه مذموم نیست / فطرت‌ها و غریزه‌ها که خداوند در بشر آفریده همه در خدمت انسان است / حب جاه و حسادت^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

یک حدیثی از پیغمبر ﷺ نقل شده پریروزها اشاره‌ای به آن شد. شَيْطَانِي اسْلَمَ بِيَدِي، پیغمبر ﷺ فرمود: شیطان من تسلیم دست من شد. حالا سؤال یا ایراد یا هر چه، در طی تاریخ هست که شیطان تسلیم نمی‌شود. حضرت عیسی سعی کرد آشتی بدهند و صلح برقرار کنند که باز هم شیطنت شیطان نگذاشت و نشد. چطور می‌شود که حضرت می‌گوید: شَيْطَانِي اسْلَمَ بِيَدِي بعضی می‌گویند شیطانی که اینجا پیغمبر فرموده است می‌گوید شیطان من، آن شیطان بزرگ که تسلیم نمی‌شود و خداوند او را بیرون کرد، آن شیطان من نیست، شیطان همه

۱. صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۱۰/۱۳ ه. ش.

است. ولی ما داریم که شیطان هم از پیغمبر اطاعت می‌کرد. شیطان بزرگ هم (البته شیطان بزرگ حالا نمی‌شود بگویم چون معنی دیگری گرفته ولی شیطان بزرگ یعنی ابلیس). شیطان درصدد فریب همه‌ی بشرهاست و به‌عنوان قدرت‌نمایی به خدا گفت که آمدی یکی را از گل تازه آفریدی که از من پایین‌تر است، مرا از آتش آفریدی بعد او را محترم‌تر از من داشتی و گفתי به او سجده کن حالا بین چه بلایی سرش بیاورم. یک نفر را نخواهی دید که شکرگزار تو باشد. البته مثل اینکه بعضی‌ها فهمیدند چون گفت: **إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ**^۱ جز بندگان مخلص خداوند؛ یعنی العیاذبالله عده‌ای را تو خودت زندگی بدهی و مابقی را از بین می‌برم. **إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ**، بعد هم که آمد البته شیطان هم از زمره‌ی موجودات و مخلوقاتی است که زمان و مکان از نوع مادی برایش نیست و دید که در طی تاریخ نمی‌تواند آنوقت فهمید اینها **عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ** هستند مثلاً حضرت ابراهیم و حضرت عیسی **علیهما السلام** این داستان‌هایی که ما می‌دانیم و به ما گفتند و همه‌ی پیغمبران، در مورد پیغمبر ما همه‌ی شیطان‌ها با هم جمع شدند در مورد ابراهیم **علیه السلام** مثلاً شیطان **حَبَّ** فرزند را خواست مانع قرار بدهد. در مورد عیسی **حَبَّ** جاه و مقام، در مورد پیغمبر ما همه‌ی شیطان‌ها آمدند نه اینکه شیطانی بیاورند و آتش بزنند مثل شیطان‌های

امروز همه‌ی سه چهار پنج تا رجال مکه که حکومت که نبود قبیله‌ها بودند که سلطه داشتند آمدند پیغمبر را گول بزنند گفتند پول می‌خواهی یا هر چه می‌خواهی به تو می‌دهیم آقای می‌خواهی بر ما، آقا باش ریاست قبیله را به تو می‌دهیم ریاست حرم را به تو می‌دهیم. اینها هر کدام شیطانی است دیگر. همسر می‌خواهی بهترین همسر را برای تو از خانواده‌ها می‌گیریم. منزل می‌خواهی؟ منزل خیلی خوب. از آن طرف پیغمبری که چه؟ هیچی از مال دنیا نداشت، در منزل عمویش، آنجا زندگی می‌کرد که گفت همه‌ی اینها به فدای تو و از اینجا نرو هر چه بخواهی من می‌کنم.

منظور، شیطان می‌آید و به همه سری می‌زند. این شیطان هم بچه دارد خلاصه. گرسنگی، یک بچه‌ی شیطان است. تشنگی یک بچه‌ی شیطان است. مال دنیا یکی است. این همه بچه دارد. از جمعیت ما بیشتر است. هر کدام سعی می‌کنند عده‌ی بیشتری را دنباله‌روی خود کنند و هر کدام را که تصرف کردند و گرفتند تحویل باباشان شیطان بزرگ می‌دهند و می‌گویند او را بگیر و زیر و زبرش کن. شیطان بزرگ چون بلوف زده و زور آزمایی که همه را از راه در می‌برم این برای اینکه از میدان در نرود به همه سر می‌زند ولی یک عده‌ای را می‌گذارد کنار، اما این شیطان‌های کوچک مدتی ممکن است موفق شوند کسی را گول بزنند و بعد او را رها کنند یعنی خدا او را بیرون کند. مثلاً

فضیل عیاض دزد راهزنی آمد از بزرگان عرفا شد نه تنها از بزرگان عرفا بلکه از بزرگان علما هم در عین حال بود. بُّشر حافی همینطور. منتها بعضی‌ها به عکس، بلعم‌باعورا از بزرگان دین بود نزدیک مقام پیغمبری. آنقدر کوشیدند شیطانچه‌ها تا او را از راه در بردند بعد از مدّت‌ها عمر و زندگی در راه خدا گمراه شد. منظور، می‌شود، امّا پیغمبران بزرگ نه. حالا اینکه فرمود *سَيِّطَانِي اَسْلَمَ يَدِي*، شیطان من، یعنی یک شیطان است شیطان پیغمبر اگر یک شیطان بگیریم ابلیس بزرگ می‌شود اگر نه ماها هزار تا شیطان داریم از مال و حبّ و حقّه‌بازی و چنین و چنان و همه شیطانی یعنی شیطان بزرگ. شیطان بزرگ خودش نماینده در دل‌های ما دارد مثل پایگاه دارد یک پایگاه می‌گذارد که اگر بتواند و بخواهد تصرف کند از آن پایگاه باشد. این است که می‌گوییم، پایگاه در جعبه و ساختمانی در دل انسان نیست همین حبّ جاه یک شیطان است یک پایگاهی؛ کسی ممکن است این پایگاه در دل او باشد و توجهی نداشته باشد ولی وقتی رفت بالا و جاه او بیشتر شد از آن جاه لذّت می‌برد و اسیر همان شیطان می‌شود و همه چیز را در راه جاه و مقام حاضر است از دست بدهد. خدا که هیچی پدرجدّ خدا را هم حاضر است از دست بدهد. پیغمبر فرمود: *سَيِّطَانِي اَسْلَمَ يَدِي* یعنی همین چیزهای مکّه به‌عنوان شیطنت است به من خدمت می‌کنند و تسلیم من هستند. حبّ جاه که ما گفتیم خبری از ائمه است

که فرمودند آخرین چیزی که از دل مؤمن بیرون می‌رود آخرین سیاهی که از دل مؤمن خارج می‌شود حبّ جاه است. جاه فقط صندلی و اینها نیست حتی فرض کنید گدایی که همه او را تحقیر می‌کنیم او در گوشه‌ای نشسته و احساس هم می‌کند که چیزی نیست، او حاضر نیست گدایی بیاید چهار قدم آن طرف‌تر و کاسبی او بیشتر باشد. این حبّ جاه است. منظور، رگه‌ی حبّ جاه در همه‌ی بشر هست. اینکه گفتند آخرین چیزی که از قلب خارج می‌شود یعنی در نزد همه‌ی مردم هست. منتها همین حبّ جاه یک وقت انسان را به غرور می‌اندازد و مثل خسرو پرویز که شنیده‌اید گفت: کسی می‌خواهد بر من برتری پیدا کند و چنین توهینی کرد. ولی در نزد مردم عادی باید باشد خداوند آفریده گفته فعالیت کنید، کار کنید فرض کنید کارگر ساده‌ای که کار می‌کند دلش می‌خواهد سرکارگر شود دلش می‌خواهد سرکارگر و کارفرما از او خیلی تعریف کنند رگه‌های حبّ جاه است منتها همه مذموم نیست خیلی‌ها مانعی ندارد و خیلی‌هاش خوب هم هست اگر شما چنین حبی نداشته باشید زندگی شما را کد است همیشه می‌خواهید رو به بهتری باشید. حتی آبگوشت می‌پزید امروز می‌بینید غذا را گفتند چه بی‌نمک است باید نمک را بیشتر کنید که کارتان بهتر باشد پس فردا همینطور. این حبّ جاه و بالاتر رفتن طبیعی است باید در همه باشد منتها وقتی که بطور غیرصحيح باشد و بر انسان حکومت کند

می‌شود مثل ضحاک ماردوش می‌گوید من باید بر دنیا حکومت کنم در داستان‌ها هست. آنجا می‌شود شیطان، پس خود حبّ جاه اولش عادی است خادم بشر است از آنهایی است که وقتی خدا گفت: سجده کن سجده کرد از یک حدّی بگذرد می‌شود شیطان. خدا و پیغمبر هم که فرمود: *سَيِّطَانِي أَسْلَمَ يَدِي* یعنی این شیطان من که برای شماها شیطان است شیطان من نیست به دست من تسلیم شده یعنی من آوردمش در حدّی که جزء سجده‌کنندگان است. این است که تمام خصلت‌ها و خاصیت‌هایی که خداوند در بشر آفریده فطرت‌ها، غریزه‌ها همه در خدمت انسان است. همه‌ی اینها را خدا گفته سجده کنید منتها خمیره‌ی آنها با خمیره‌ی شیطان یکی است، شیطان آن غرور را پیدا کرد همان حبّ جاه شیطان را از حسادت و ادا کردن این بشود. حبّ جاه به حسادت هم می‌رسد. باید سعی کنیم اینهایی که ممکن است شیطان بشوند، شیطان نشوند آنها را در یک حدّی نگه‌داریم که در خدمت ما باشند. اسب سوار نیستم ولی در فیلم می‌بینم، می‌دانم اسب سرکشی اگر دهنه نبندید فرار می‌کند و به جنگل می‌رود او را باید به گاری و درشکه ببندید و مدیریت کنید خیلی هم خوب است ولی بازش کنید لگد می‌زند همه‌ی این اسب‌ها که در درون ما هست در اختیار شماست.

فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت
۱	گفتارهای عرفانی ^۱ (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی ^۲ (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ و اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی ^۳ (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه‌ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	
۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	
۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	
۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	
۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها

مجموعه چهار: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۲۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)
	۲۳	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت اول)
	۲۴	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)
	۲۵	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)
مجموعه پنج: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مرداد الی آذر ۱۳۸۷)
	۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)
	۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)
مجموعه شش: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۳۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)
	۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)
	۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)
	۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)
۲۰۰ تومان	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
مجموعه هفت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۳۴	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)
	۳۵	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)
	۳۶	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت دوم)
	۳۷	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم)
	۳۸	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)
مجموعه هشت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۳۹	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)
	۴۰	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوم)
	۴۱	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)
	۴۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم)
	۴۳	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوم)

مجموعه نه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۴	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۵	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۶	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۷	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۸	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)
	۴۹	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)
	۵۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)
	۵۱	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)
	۵۲	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	۵۴	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)
	۵۵	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)
	۵۶	گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
	۵۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت و گوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹-۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)

مجموعه چهارده:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۸ گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)	۶۹ گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
		- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)	- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
		- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)	۷۰ مَلْخَص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
		۷۱ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل - شهریور ۱۳۸۸)	۷۲ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)
		۷۳ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوّم - مهر ۱۳۸۸)	۷۴ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوّم - مهر ۱۳۸۸)
مجموعه پانزده:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۷۵ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)	۷۶ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر ۱۳۸۸)
		۷۷ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و ششم - آبان ۱۳۸۸)	۷۸ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸)
		۷۹ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸)	- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)
		۸۰ شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)	۸۱ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول)
		۸۲ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوّم)	۸۳ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوّم)
		۸۴ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)	۸۵ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)
		۸۶ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم)	۸۷ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)
		۸۸ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)	۸۹ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم)
مجموعه شانزده:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	

